

در ستایش مبارزات کارگران شرکت واحد

« میلیون ها کارگر در انگلستان، فرانسه، آلمان برای نخستین بار از حالت عدم تشکل کامل خارج شده و به آن مرحله مقدماتی و ابتدائی و ساده تشکل که پیش از همه قابل فهم است، یعنی به اتحادیه ها گام می گذارند»
لنین

هنگامی که در ۴ بهمن فراخوان دعوت به اعتصاب عمومی سندیکای شرکت واحد در دفاع از آزادی منصور اسانلو رئیس هیأت مدیره سندیکا، به رسمیت شناخته شدن سندیکا و انعقاد قرارداد جمعی انتشار یافت، تمام فعالین سوسیالیستی و کارگری که نبض شان با ضرب آهنگ حرکت جنبش کارگری تنظیم می گردد، با علاقه ای وافر به سرنوشت این مبارزه می اندیشیدند. هم شور و شوق و هم نگرانی از سرنوشت مبارزه ای که در پیش بود، آرام و قرار را ربوده بود. آیا شکوه اعتصاب ۴ دی در مناطق ده گانه تهران این بار در بُعدی گسترده تر صحنه خیابان های تهران را اشغال خواهد کرد؟ آیا سندیکای واحد راه را جهت سر برآوردن ده ها سندیکا، کمیته کارخانه و ... هموار خواهد نمود؟ آیا کارگران واحد با نیروی متشکل طبقاتی خود اسانلو را از بند زندان به بیرون خواهند کشید؟ آیا ده ها مؤسسه تولیدی به پشتیبانی اعتصاب برخوانند خاست؟ آیا فعالین سوسیالیستی درون جنبش کارگری به وظایف خود عمل خواهند کرد؟ آیا این مبارزه شکست خواهد خورد؟ آیا و آیا ... این پرسش ها همه ما را در خود احاطه کرده بودند.

با اعلام فراخوان و در فاصله ۴ روز باقی مانده به روز اعتصاب، ارگان های سرکوب دولتی تهاجم خود را با اولین دستگیری ها آغاز نمودند. بگیر و به بندها و تبلیغات ضد سندیکا و فعالین آن از جانب مسئولین ارگان های ضد کارگری نظیر شوراهای اسلامی کار، "خانه کارگر" نشان از این می داد که روز ۸ بهمن در فضای دیگری غیر از ۴ دی سپری خواهد گشت. قبل از ۸ بهمن، بخش بزرگی از هیأت مدیره و فعالین دستگیر شدند. تصمیم همسران این فعالین که اعتصاب را در غیاب دستگیر شدگان رهبری کنند، اقدامی شجاعانه از جانب زنانی بود که بی حقوقی مطلق در کلیه عرصه های اجتماعی، آنان را جهت رهبری یک اعتصاب آماده کرده است. در عین حال این اقدام جسورانه بدون شک خراشی بر دیوار رسوب افکار پس مانده مرد سالاری در درون فعالین جنبش کارگری بود. هجوم شبانه مأمورین سرکوب دولتی به تجمع زنان و دستگیری آنان، دعوت به ادامه مبارزه و برپائی اعتصاب غذا توسط دستگیر شدگان، نشان دهنده مصمم بودن کارگرانی را داشت که به این بیان برتولت برشت: «کسی که مبارزه نمی کند بازنده است، کسی که مبارزه می کند، ممکن است بازنده شود» باور داشتند.

هجوم وحشیانه نیروهای سرکوبگر به مناطق ده گانه، اشغال این مناطق، ضرب و شتم و دستگیری بیش از ۱۲۰۰ نفر از کارگران شرکت واحد، اوج توحش رژیم بود که رئیس جمهورش با شعار "عدالت خواهی" در رأس قوه مجریه قرار گرفته بود. این که رژیم چنین سبعانه به یک اعتصاب کارگری که مطالباتش حتما در چهارچوب یک نظم "متعارف" سرمایه داری بوده و از بدیهی ترین حقوق شناخته شده بین المللی است، حمله ور می گردد، نشان از اهمیت برجسته مبارزات کارگران شرکت واحد دارد. وقتی یعقوب سلیمی، یکی از رهبران این مبارزه می گوید: «سربازان اسرائیلی پیش اینها روسفید شدند»، آن هم از زبان کسی که به قول خودش معلول جنگی است، حکایت درنده خوئی رژیم است که می خواست "بهشت موعود" را در زمین مستقر ساخته و "عدالت اسلامی" را حکم فرما سازد.

دستگیری بیش از ۱۲۰۰ نفر، گروگان گیری خانواده های فعالین، شب گردی های ممتد و ... مبین آشکار یک نکته است که تا چه اندازه دولت سرمایه داری اسلامی از به میدان آمدن طبقه کارگر وحشت دارد و تازه آن هم بخش بسیار کوچکی از طبقه ای که چنانچه با تمام قامت رسای خود در صحنه ظاهر

شود، این توانائی را دارد که نظم و اثرگونه حاکم را به زیر کشیده و نظام عادلانه و انسانی خود را جای گزین آن نماید.

این که دولت سرمایه داری اسلامی، منصور اسانلو، رئیس هیأت مدیره سندیکا را از دو ماه پیش در زندان نگه داشته است، در واقع نه تنها ناشی از نقش برجسته او به مثابه یکی از رهبران اصلی این سندیکا، بلکه در عین حال اسانلو به مثابه یک رهبر عملی کارگری که دغدغه سرتاسری کردن این مبارزه و پیوندش با مبارزات دیگر را دارد، مهم است. همه ما می دانیم که اسانلو در عین حال عضو کمیته ای است که در دفاع از حقوق محکوم شدگان فعالین اول ماه مه سقر به وجود آمده است. باید از این حرکت کرد که اسانلو به این امر واقف است که دفاع از حقوق محکوم شدگان اول ماه مه سقر چه اهمیتی در پیوند دادن بخش های مختلف مبارزات کارگری و در عین حال حفظ رهبران عملی این مبارزات جهت هدایت مجموعه این جنبش دارد.

اعتصاب ۸ بهمن وحشیانه سرکوب گردید، ولی این مبارزه هنوز پایان نیافته است. آینده این مبارزه و نتایج آن نشان خواهد داد که چه نقش برجسته ای در حرکت رو به اعتلای جنبش کارگری ایران خواهد داشت. تا همین جا هم درس هایش مهم هستند و باید آنها را برجسته نمود:

۱ - شکل گیری سندیکا نشان داد که رهبران آن با درایت کافی، با کار مستمر، طولانی و با حوصله، با طرح خواست های محقانه که درجه رشد آگاهی سطوح مختلف کارگران شرکت واحد را در نظر داشت، قادر به ایجاد یک تشکل مستقل در درون یک مؤسسه گردید. جنبش کارگری ایران جهت پیش روی خود، نیاز به ده ها و صدها سندیکا، کمیته کارخانه، شورا و ... دارد. سندیکای شرکت واحد اولین خاک ریز جهت پاسخ به این نیاز مبرم است. عضویت نزدیک به ۱۵ هزار نفر از ۱۷ هزار نفر کارگران و کارکنان شرکت واحد در این سندیکا نشان بارزی از درجه بالائی از تشکل پذیری اعضاء آن و حمایت طبقاتی است.

۲ - در جریان این مبارزه، سندیکای شرکت واحد، هم دامنه فعالین جسور و پر تحرک خود را گسترش داد و هم رهبران عملی جدیدی را به صحنه آورد. وقتی غلام رضا میرزائی در پیام بسیار شورانگیز خود - آن هم پس از سرکوب وحشیانه - افتخار می کند که مسئولیت سخن گوئی سندیکای شرکت واحد را عهده دار شده و آرزو می کند که ۱۷۰۰۰ عضو شرکت واحد به همراه خانواده هایشان به استقبال دستگیر شدگان بروند و وقتی که بار دیگر پیمان جمعی را با یک دیگر بسته اند، یاد آور شده و همه را به مقاومت و مبارزه فرا می خواند، نشان بارز این امر است که علارغم سرکوب وحشیانه رژیم، این مبارزه رهبران عملی جدید را به روی صحنه آورده که محکم و استوار ایستاده اند. لنین حق داشت که می گفت: «... دوستان در روزهای بدبختی شناخته می شوند، ارتش های شکست خورده خوب درس می گیرند...». مبالغه آمیز نخواهد بود اگر بگوئیم وقتی هزاران زحمتکش چون تتی واحد متحد شوند و از بهترین افراد طبقه خود پیروی نمایند، آن وقت پیروزی تأمین است. این که آیا رهبران این مبارزه عملی توانائی آن را خواهند داشت که فعالیت خود را با دامنه ای به حد اکثر وسیع و به نحوی صحیح و مجدانه تجدید نمایند، آینده نشان خواهد داد. و صد البته آگاهی به این مسئله یک امر اکتسابی است. در جریان مبارزه عملی نمی توان فقط تعرض را آموخت. باید به این نکته نیز پی برد که چگونه باید صحیح تر عقب نشینی کرد و طبقه انقلابی، با تجربه تلخ خود بدین نکته پی خواهد برد که بدون آموختن شیوه تعرض صحیح و عقب نشینی صحیح، نمی توان پیروز شد.

۳ - در جریان این مبارزه آگاهی شرکت کنندگان به طور حتم بالا رفته و درک عمیق تری از مناسبات خود با سایر طبقات، با ارگان های دولتی و بالاخره مجموعه سیستم پیدا می کنند. توده ها با تجربه خویش و در جریان پراتیک خود به مسائلی پی می برند که بدون آن تجربه شاید ده ها سال وقت و انرژی صرف آن بشود. هر روزه این مبارزه از لحاظ آموختن برای توده هائی که درگیر آن هستند، برابر یا چند سال کسب آگاهی در اوضاع عادی است.

۴ - فعالین سوسیالیستی درون جنبش کارگری به مثابه کسانی که منافع آئی و آتی جنبش کارگری را در نظر دارند، باید با تمام انرژی به دفاع از موجودیت سندیکای واحد پرداخته و اهتمام خود را جهت به وجود آوردن تشکل های مختلف توده ای در کارخانه ها و مؤسسات تولیدی نو چندان کنند. توجه به این امر حیاتی است که توده ی کارگران ابتدا جهت تحقق مطالباتی که برایش قابل لمس

است، به میدان می آید و در آن جایی متشکل می شود که برایش قابل دسترس باشد. این که اعتصاب اقتصادی، به اعتصاب سیاسی و اعتصاب سیاسی به قیام فرا روید، پروسه ای بغرنج، طولانی و نیازمند به کار آگاه گرانه ی سوسیالیستی است. هیچ دیوار چینی مابین اشکال متفاوت این مبارزه وجود ندارد، در یکی نطفه دیگری بسته می شود و یکی به آن دیگری تکامل می یابد. این امر در مورد سازمان یابی کارگران از تشکل صنفی تا حزب طبقاتی و بیشتر اش هم صادق است. لنین صد برابر حق داشت وقتی که می گفت: «... برای این که بتوان به توده کمک کرد و هوا خواهی، هم راهی و پشتیبانی توده ها را به سوی خود جلب نمود، باید از دشواری ها نهراسید و از ایراد گیری ها و پاپوش دوزی ها و اهانت ها باک نداشت و حتماً در جایی کار کرد که توده است ...» (لنین: بیماری کودکی "چپ روی" در کمونیسم). خود خواست ایجاد تشکل مستقل کارگری، به چالش طلبیدن "تشکل های" ساخته و پرداخته رژیم یعنی یک مبارزه سیاسی و رویارویی با ارگان های سرکوب دولتی است.

درک این نکته هوشمندی سرشاری نمی خواهد که نمی توان برای کارگران نسخه ای اختراع کرد که برای کلیه موارد زندگی تعلیمات قبلاً حاضر و آماده ای را دربر داشته باشد و یا تضمین دهد که در جریان مبارزه انقلابی هیچ گونه دشواری و وضع پیچیده ای پیش نمی آید. این که علاوه بر پشتیبانی ده ها انجمن صنفی پیاپی از اعتصاب کارگران شرکت واحد و دفاع از مطالبات آنها، این امر تبدیل به مبارزه گسترده و سراسری نمی گردد، بیش از هر چیزی ناظر بر کمبود اساسی فعالین سوسیالیستی درون جنبش کارگری است. این کمبود اساسی چیزی جز فقدان یک حزب انقلابی سرتاسری - حزب کمونیست - که واقعاً شایستگی حزب طبقه پیشرو را داشته باشد و بتواند سرنگونی بورژوازی را سازمان داده، هدایت نموده و قدرت سیاسی پرولتاریا را مستقر سازد، نیست. تاریخ جنبش کارگری بین المللی نشان می دهد که در هیچ جای جهان تکامل پرولتاریا جز از طریق اتحادیه ها و هم کاری متقابل آنان با حزب طبقه کارگر انجام نگرفته است و نمی توانست انجام گیرد. پرسش اساسی اکنون این است که به این نیاز عاجل و ضروری پاسخی جدی دهیم.

اسفند ۱۳۸۴ - بهزادی